شنبه 23 شهریور 1392 - 09:00

انسانم آرزوست...

شهروندی در نظر بسیاری از ساکنان شهرها هدیه‌ای از سوی حاکمان است. امری که چه به زور اعتراض مردمان ناراضی یا چه به تغییر طبع و سلیقه حاکم روزی به آنها هبه می‌شود. شهروندی در این نگاه سلوکی است که فقط محصور در ارتباط حکومت و مردمان است.

شهروندی در نظر بسیاری از ساکنان شهرها هدیه‌ای از سوی حاکمان است. امری که چه به زور اعتراض مردمان ناراضی یا چه به تغییر طبع و سلیقه حاکم روزی به آنها هبه می‌شود. شهروندی در این نگاه سلوکی است که فقط محصور در ارتباط حکومت و مردمان است. با این نگاه حتی اگر ساکنان یک سرزمین تشنه باشند و خیره به دست حاکمان برای کسب حقوق خود ـ که اغلب اینچنین نیستند چون هنوز شهروند نشده اند و حقوق خود را نمی شناسند ـ و برای رسیدن به این هدف از هر وسیله ای هم بهره بگیرند، چیزی عوض نخواهد شد و قدمی پیش نخواهد رفت. شهروندی هدیه دولت ها نیست، بلکه دولت نتیجه تلاش شهروندان (ملت ها) است. شهروندی درک جمع و پا نهادن متمدنانه به شهر برای برپایی جامعه است. پس شهروند شدن درجه ای از انسانیت است؛ مرحله ای از مراحل تکاملی انسان در طول تاریخ که به اموری پیشینی و عینی به عنوان زمینه و مقدمات امکان تحقق اش نیاز دارد. شهروندی حرکتی بیرونی از سوی دولت نیست که منتهی به زایش ملت شود؛ حتی محصول صرف رفاه، دولت کارآمد و مدرنیزاسیون شهری نیست، شهروندی حرکتی درونی است که از خواست زندگی جمعی با آدمیان و امکان مشارکت فعال در سرنوشت شهر زاده می شود. به این معنا مردمی که امروز در شهرهای فوق پیشرفته حوزه خلیج فارس زندگی می کنند، به هیچ وجه به اندازه یک مرد یونانی که در کوچه های خاکی ایالت آتیکا با آن لباس عجیب، انبوه ریش و صندل های خاکی پنج قرن قبل از میلاد مسیح زندگی می کرد، شهروند نیستند. چرا که دسته اول که معاصر ما هستند و در عصر دموکراسی های بزرگ زندگی می کنند، از مشارکت فعال در سرنوشت شهر محروم اند و آنچنان نگاه جمعی و در نظر گرفتن دیگری به عنوان تقیدی برای تنظیم اعمال خود، برایشان نهادینه نشده است. اخلاق اجتماعی و رفتار بالغانه زیر نظر نهاد قانون با همراهی امکان هایی چون حق مشارکت سیاسی، حق داشتن حداقل های اجتماعی (بهداشت، آموزش و پرورش و...) و حقوق اقتصادی (فضای امن کسب و کار و...) مجموعه ای است که از یک رعیت، ساکن ساده شهر و انسانی خنثی در جهان قدرت های بزرگ و امپراتوری های عظیم، موجودی صاحب رأی، تأثیر و جایگاه ساخته، که عنوانش شهروند است.

شهروند شدن پیش نیاز داشتن حقوق شهروندی است. حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را داشتن، بدون وجود جامعه پذیری و رفتار بالغانه افراد (یعنی شهروند بودن) محال است. فقدان شهروند از بهترین دموکراسی جهان حکومت جاهلان و در نهایت اغتشاش و استبداد می سازد. حقوق شهروندی و دموکراسی دو گوهری است که فقط کسی که گوهرشناس است می تواند از آنها حفاظت کند و آن گوهرشناس، شهروند دموکراسی است.

بشر از دیر باز در پی ساختن یک زندگی مطلوب بوده است. زندگی مطلوب و رفع نیازهای انسان، بدون وجود دیگری میسر نیست. انسان ها در حضور یکدیگر است که امنیت پیدا می کنند و می توانند سطح و کیفیت زندگی خود را ارتقا بخشند. فقدان دیگران یعنی فقدان امنیت و آسیب پذیری و در نهایت یعنی در جا زدن زندگی و نبود شرایط مطلوب برای تحقق استعدادها. فارغ از این نیازهای اولیه به زندگی جمعی و همچنین جدای از معنا بخش بودن جمع و کم کردن تهدید همیشه حاضر پوچی برای انسان، در جامعه بودن، برای آدمیان ناگزیر و غیرقابل تغییر است. انسان در جمع زاده می شود، در جمع رشد می کند و در جمع به ثمر می رسد. خلوت به عنوان یک ارزش انسانی یا مثلا سکوت به عنوان یک راه سلامت روحی، هم موقعیت هایی جاودان برای بشر نیست و بیشتر به مانند نوعی مرخصی از زندگی اجتماعی است ، که در نهایت ، کیفیت همنشینی با دیگران و سلامت ارتباطی را افزایش می دهد. درست مانند مرخصی کاری که در نهایت به نفع کیفیت و بالا رفتن بازدهی کار است. اما همان طور که اشاره شد از دیر باز بشر در پی ساختن زندگی مطلوب بوده است، اما از همان آغاز که ساختن زندگی مطلوب آرمان بشر بوده است، مسائلی دشوار و معادله هایی چندوجهی پیش پایش قرار گرفته اند. از مهم ترین این معادله ها نیازهای دست کم در ظاهر متضادی بوده است که انسان برای مطلوب خود داشته. نیاز، به رهایی و آزادی فردی کامل یکی از آن مطلوب ها بوده است، اما در مقابل این نیاز، جامعه و دیگر انسان ها قرار داشته اند؛ دیگرانی که خود نیازمند آزادی فردی هستند. تداخل آزادی ها و نیازها به گونه ای است که اراده های متضاد رویاروی هم قرار می گیرد و این در حالی است که زندگی مطلوب در اجتماعی آرام ساخته می شود. برای قرن ها و شاید تا همین امروز قانونی حیوانی برای حل این تناقض بر نظم اجتماعی و سیاسی جهان حاکم بود؛ قانون محدود کردن، سرکوب کردن آزادی دیگران و از بین بردن دیگری برای کسب بیشترین و بهترین امکان های بودن در جهان. قدرت معنایی جز این برای بشر نداشت، اما بشر از جایی و از لحظه ای در تاریخ ـ دست کم در نظر ـ تصمیم به جایگزین کردن اجتماع پذیری؛ یعنی به رسمیت شناختن و مقید کردن خود به دیگری گرفت. چیزی که از آن می توان با عناوینی چون تمدن انسانی، فرارفتن از خوی طبیعی و صعود به مقام انسان بالغ و... یاد کرد.

از همین نقطه است که قانون برای تنظیم روابط انسانی الزامی می شود. قانون ضمن تعیین حدود تمام قدرت های حاضر در اجتماع، مرزهای آزادی را تعیین می کند و آزادی را با تحقق نسبی آرمان بشری یعنی برابری لگام می زند. آرمان دیگری که بشر پس از آزادی دارد برابری و عدالت است. امکان های برابر، مظلوم نبودن در برابر قدرت و گرفتن پاسخ هایی درخور و به قدر تلاش از جامعه، ارزش های بلند بشری بوده و هستند. نیاز اصلی این برابری همان تعیین حدود فردیت و گذر از قانون حیوانی زور است. آنچه در اداره ها و نظام سلسله مراتبی ناعادلانه حاکم بر آن، در نهادهای فاسد و روابط اجتماعی بدوی رخ می دهد و موجب از بین رفتن گوهر اجتماع و زیرسوال رفتن اصل جامعه پذیری می شود، فقدان نگاه جمعی و احترام به مساوات است؛ به منزله رعایت امکان ها و امتیازهای دیگران. قوانین و خدمات حمایتی که حتی در لیبرال ترین کشورها هم وجود دارد به قصد برقرار کردن همین فرصت های برابر و جبران نابرابری های پیشین یا حتی طبیعی بین انسان هاست.

زندگی مطلوب بدون آزادی، بدون برابری و پاسخ درخور با عمل از سوی اجتماع میسر نمی شود. زندگی مطلوب یک زندگی اجتماعی با حفظ ساحت فردی است. لذا زندگی مطلوب بدون توجه به الزام وجود قانون و کنترل قدرت میسر نیست. قدرت بدون کنترل یعنی از بین رفتن آزادی و عدالت هر دو. شهروندی حرکت به سمت زندگی مطلوب است.

اما شهروندی اهدایی دولت نیست، مثل حق هم گرفتنی نیست. شروط اول تحقق شهروندی تفکر جمعی و درک الزام رعایت دیگری است؛ وجود آموزش و اخلاق در سطحی فراگیر؛ در گذشتن از قوم و قبیله ای اندیشیدن و دغدغه های عمومی نزد روشنفکران است. بیرون آمدن از حلقه بسته گفتمان های خویشاوندی، نژادی و برتری طلبی های قومی برای به رسمیت شناختن دیگران از اصلی ترین رهیافت های شهروندی است. شهروندی با خودآگاهی و بلوغ و رعایت اصول و قوانین همراه است، اما این به آن معنا نیست که شهروندی امری منفعل است که صرفا باید همه اصول جمعی را در آن رعایت کرد. اینجا همان جایی است که شهروند در پی حقوق خود که گرفتنی از دولت ها و حاکمان است، تلاش می کند. نهادهای مدنی تقویت می شوند، آموزش از سطح مدارس و دانشگاه ها به خیابان ها گسترش پیدا می کند و گروه های مرجع توسط شهروندان به طور فعال و مداوم به کار گرفته می شوند. احزاب جان می گیرند و هنرمندان و نویسندگان از رفیع نشینان شاکی، تبدیل به رهبران فکری مماس با جامعه خود می شوند. روزنامه ها و رسانه ها تقویت شده، مجبور به دادن خوراکی مطلوب به مخاطب می شوند و لذا از قدرت پاسخ های قانع کننده طلب می کنند. تمام این مراحل با وجود شهروند معنا دارد. پا نگرفتن جامعه مدنی، حزب، انزوای نخبگان اعم از سیاسی، هنری و فرهنگی، حصر آموزش در چنگ ایدئولوژی، فرهنگ عمومی ضعیف و حقیر با اخلاقی فروپاشیده، همه نشانه عدم به وجود آمدن شهروند است.

شهروندی که به جامعه خود اهمیت می دهد، نسبت به اخبار جهان حساس است و بیشتر از آن که در مترو به فکر لگد کردن پای دیگران و هل دادن برای کسب جا باشد، امنیت فضای عمومی و حمل و نقل خود و همشهریانشان را ارج می نهد. جامعه ای که در آن آمار تصادفات دهشتناک است و راه گرفتن در حین رانندگی و پیشی گرفتن از دیگران با ابزار دور زدن قانون، ارزش و تیزهوشی محسوب می شود طعم زندگی مطلوب را نخواهد چشید و ساکنانش توده های بی شکلی از انسان های نابالغ خواهند بود.

البته در میان همه نقشی که افراد و نهادهای اجتماعی مردمی دارند، وجود دولت های نسبتا کارآمد با هر سر و شکل و در هر نظام سیاسی ای سطح شهروندی را بالا می برد و بالارفتن این سطح مساوی است با تقویت نهادهای مدنی در همه سطوح و تقویت نهادهای مدنی یعنی کلید خوردن پروژه مطالبه و کسب حقوق شهروندی. یعنی داشتن نظام سلامت مطلوب، آموزش و پرورش پر قدرت و با کیفیت، امنیت اقتصادی و مالی و داشتن حق رأی برای بیشترین افراد و امکان مشارکت و حضور فعال سیاسی همه شهروندان و امکان اصلاح مداوم کژی ها و کاستی های دولت.

حق یکی از اصلی ترین نکاتی است که مدرنیته را ایجاد کرد و ارزش های آن را رشد داد. انسان ها صاحب حق شدند، صاحب حق برای مطالبه زندگی بهتر و داشتن حضوری موثر در مهم ترین تصمیمات ملی، اما این حق با توجه به قوانین و عقاید هر جامعه ای در کشورهای مختلف متفاوت و متغیر است به همین سبب اینک مشخصات شهروندی در جهان یکسان و یگانه نیست و از جامعه ای به جامعه دیگر تفاوت می کند؛ مفهوم شهروندی و حقوقی که یک کشور در خاورمیانه مطالبه می کند با کشوری دیگر در همین منطقه فرق دارد و همین تفاوت در نسبت با غرب و کشورهای غربی با یکدیگر هم صادق است.

شهروندی تجسم آرمانشمول (فراگیری) است، حد مطلوبی از حق برای همگان. تاریخ این واژه حاکی از مبارزه علیه طرد کسانی است که از عضویت کامل یا موثر در جامعه که وعده شهروندی بود محروم شده بودند. برای کسب حقوق شهروندی در چند جهت همواره مبارزه شده است. یکی کسب حقوق شهروندی برای بیشترین افراد است؛ حق داشتن اولیات حقوق شهروندی برای زنان، سیاه پوستان و... تا همین چند دهه گذشته ادامه داشت و همچنان ادامه دارد؛ چراکه حق شهروندی تنها حق رأی نیست، بلکه امری است گسترده تر که تنها یکی از پیش فرض هایش حق رأی است. اموری چون حق آزادی بیان، حق تحصیل، داشتن موقعیت شغلی برابر برای همه نژادها، جنسیت ها و... حقوقی است که علاوه بر حق رأی به طور مداوم طلب می شود و تا همین امروز ادامه دارد. جهت دیگر در مطالبه حقوق شهروندی فراتر از اقلیت ها و گروه های مختلف جنسی، نژادی و طبقه ای و... شمول این حق در موارد جزئی و موقعیت های متفاوت و عینی است. برای مثال حق شهروندان در باب گردش آزاد اطلاعات و داشتن آگاهی از فلان خبر یا ابهامی که در بهمان

مسأله و پرونده سیاسی، اقتصادی و... رخ داده است. شهروندان حق خود می دانند که از پشت پرد ه های تصمیمات سیاسی مطلع گردند. اینها اگرچه به طور کلی در هر جامعه با نسبت های متفاوت به رسمیت شناخته شده، اما شهروندان طالب حقوق دقیق و حداکثری خود در هرموردی هستند که پیش می آید.

مبارزات برای کسب حقوق شهروندی همچنان در مقیاس های متفاوت در سراسر دنیا،از ترکیه و افغانستان تا آمریکا و فرانسه ادامه دارد، اما باید در نظر داشت که شهروند شدن یک وظیفه و حرکت فردی و حقوق شهروندی یک حق غیرقابل گذشت است. شهروندان در برابر جامعه وظایفی دارند و دولت به عنوان اداره کننده ای برآمده از اراده آنها در برابرشان وظایفی دارد. جامعه حق خود را از افراد و میزان جامعه پذیری و مسئولیتشان در برابر دیگری و قانون می گیرد و افراد حقوق خود را از سیاست که برآیند میزان تعلقشان به جامعه است پس می گیرند. این گونه جامعه دارای ساختاری سالم و شفاف، با ابزارهایی کارآمد، برای ایجاد زندگی مطلوب (وجود عدالت و آزادی) برای همه می شود که نهایتش گذر از حیوان بودن به آرمانی گمشده به نام آدمیت است.

علیرضا نراقی / جام جم